

بررسی مبنایی اصالت وجود و اصالت ماهیت در تبیین ماهیت نداشتن واجب الوجود؛ باتکیه بر دیدگاه صدر المتألهین و علامه طباطبایی

علی مستاجران گورتانی^۱، محمد بیدهندی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۹/۲۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۴/۱۴)

چکیده

مسئله پژوهش حاضر تبیین نقش اصالت وجود و اصالت ماهیت در تعیین ماهیت پذیری و یا عدم ماهیت پذیری واجب الوجود است؛ پرسش اصلی عبارت است از اینکه به پشتوانه کدام یک از مبانی؛ اصالت وجود یا اصالت ماهیت؛ می‌توان تفسیر متقن و مبرهن‌تری از عدم زیادت وجود بر ذات واجب و عدم ماهیت‌پذیری واجب الوجود اقامه نمود. با روش توصیفی تحلیلی پس از واکاوی تمایز یا عدم تمایز میان اقتضاپذیری و علیت ذات واجب الوجود و همچنین با تکیه بر حیثیت تقيديه و یا تعلیلیه مشخص خواهد شد کدام یک از مبانی در اثبات نزاهت حق تعالی از ماهیت کارآمدتر است. اما با توجه به دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی در نگاه اولیه اختلاف مبنایی در تفسیر نزاهت حق تعالی از ماهیت مطرح شده است اما آنچه در این نوشتار بدان پرداخته شده این است که انتقاد علامه طباطبایی نسبت به ساختار یکی از استدلال‌های ملاصدرا در راستای ماهیت‌ناپذیری حق تعالی از ماهیت وارد شده و با توجه به مبنای اصالت واقعیت، نیز می‌توان محتوای نظر علامه را در موافقت با نظر ملاصدرا دانست.

کلید واژه‌ها: اصالت وجود، اصالت ماهیت، برهان، اقتضا، علیت.

۱. دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان؛ Email: mostajeran110@yahoo.com

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان. (نویسنده مسئول)؛

Email: bidhendimohammad@yahoo.com

طرح مسئله

بررسی ماهیت‌پذیری و یا عدم ماهیت‌پذیری ذات واجب یکی از مسائلی است که اندیشمندان تحقیقات و پژوهش‌هایی در این موضوع به سرانجام رسانیده‌اند. از میان قدما می‌توان به ابوالحسن اشعری اشاره کرد که بحثی پیرامون نسبت اتحاد وجود با ماهیت را مطرح کرده است. (ایجی، ۱۲۷/۲) و پس از آن فارابی و ابن سینا به این مسئله پرداخته‌اند؛ (ابن سینا، الاشارات والتنبیهات، ۲۱/۳ نیز فارابی، ۱۷) اما فخررازی مسئله زیادت وجود بر ماهیت را به صورت یک مبحث مستقل مورد نظر قرار داده است. (رازی، ۲۳/۱)

منظور از ماهیت آنچه در اصطلاح فیلسوفان مشهور است؛ ماهیت به معنای اخص و اعم است. ماهیت به معنای اخص «مایقال فی جواب ماهو» یعنی آنچه در پاسخ به سوال از چیستی شی گفته می‌شود که این اطلاق مقابل وجود است. ماهیت به معنای اعم یعنی «ماهه الشی هو هو» یعنی آنچه شیئیت شی و حقیقت شی به آن است. ماهیت به این معنا «ماهیت بالمعنی الاعم» است و شامل ماهیت به معنای اول نیز می‌شود در این تعریف ماهیت مقابل وجود قرار نمی‌گیرد. براساس این تعریف آنچه وجود بودن وجود به آن است، عبارت است از همان موجودیت آن که ذیل ماهیت گنجانیده می‌شود. (فیاضی، ۱۱) آنچه در این تحقیق بدان خواهیم پرداخت اینکه بر مبنای اصالت وجود، ذات واجب، ماهیت از نوع اول نخواهد داشت و در صورت پایبندی به اصالت ماهیت، مشکلاتی متوجه طرفداران اصالت ماهیت خواهد شد، اما تعریف سومی نیز از ماهیت می‌توان ارایه کرد که مشهور نزد فلاسفه نیست اما به صورت ضمنی ملاصدرا در آثار خود بدان تصریح کرده است و آن عبارت است از اینکه «هرچه غیر از وجود» است. «الشی اما ماهیته او وجود، اذ المراد بالماهیه غیر الوجود» (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۱۰/۱) یعنی هر امر موجود غیر از خود وجود. طبق این معنا مفهوم ماهوی عبارت است از هر مفهومی جز مفهوم وجود که از موجودی انتزاع گردد به پشتوانه ی این تعریف فقط از انتزاع دو مفهوم می‌توان سخن به میان آورد زیرا طبق این تعریف مفاهیمی که از هر موجودی انتزاع می‌کنیم به حصر عقلی یا مفهوم وجود است یا مفهومی غیر از مفهوم وجود که به آن ماهیت گفته می‌شود. در ادامه پاره‌ای از مواضع ملاصدرا از تعریف سوم ماهیت نیز استفاده کرده است؛ البته با در نظر داشتن تعریف ماهیت به «مایقال فی جواب ماهو» چون بقیه مفاهیمی که ذهن از واقعیت‌های خارجی اخذ می‌کند یا از اوصاف وجود هستند یا از اوصاف ماهیت، طبعاً با روشن شدن حکم این دو مفهوم، کیفیت آن مفاهیم دیگر نیز روشن خواهد شد.

اما به طور کلی براساس مبنای اصالت وجود غیر از وجود، اعم از ماهیت به معنای اعم و اخص، اعتباری هستند. «فالموجود بالذات منحصر فی الوجود و المعانی الکلیه و الماهیات العقلیه و الاوصاف الاعتباریه جمیعها انما تكون موجودیتها باعتبار اتحادها مع نحو من انحاء حقیقه الوجود» (صدرالمتالهین، الرسائل، ۱۷۸)

همه فیلسوفان چه با مبنای اصالت ماهیت و یا اصالت وجود متفق بر این نظریه هستند که در ذات واجب هیچ حیثیت ماهوی و اعتباری وجود ندارد و طرفداران اصالت ماهیت مانند دوانی در ذات واجب قایل به اصالت وجود هستند و در ممکنات قایل به اصالت ماهیت شده‌اند. (دوانی، ۱۲۰) مسئله اصلی نوشتار حاضر بررسی مبنای هر یک از دو نظریه نیست بلکه در این پژوهش نقش اصالت وجود و اصالت ماهیت در پایبندی به ماهیت‌پذیری و یا عدم ماهیت‌پذیری ذات واجب حایز اهمیت است، اینکه چگونه می‌توان مسئله زیادت وجود بر ذات واجب را توجیه نمود که محذوراتی از قبیل تقدم شی بر نفس و یا دور و تسلسل رخ ندهد. همچنین مشخص خواهد شد که کدام مبنای اصالت وجود یا اصالت ماهیت در تبیین این مسئله دفاع‌پذیر و یا دفاع‌ناپذیر است.

اما در مورد پیشینه پژوهش حاضر در این زمینه (به صورت عام) مقالاتی نوشته شده است. برای نمونه «اصالت وجود و برخی پیامدهای هستی‌شناختی آن» نوشته محمد نجاتی در نشریه تأملات فلسفی بهار و تابستان ۹۸، «علیت تحلیلی و کاربردهای آن در حکمت متعالیه» نوشته سید مصطفی موسوی اعظم در نشریه حکمت صدرایی بهار و تابستان ۹۷، «اصالت یا اعتباریت وجود، نزاعی مبتنی بر اطلاعات وجود» نوشته محمود هدایت افزا در نشریه پژوهش‌های فلسفی کلامی زمستان ۹۵ «بررسی معانی گوناگون اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در نظام صدرایی» نوشته عبدالرسول کشفی در نشریه پژوهش‌های هستی‌شناختی بهار و تابستان ۹۱، «نگاهی جدید به مقدمات، جایگاه و آثار بحث زیادت وجود بر ماهیت» نوشته زهرا مصطفوی در نشریه خردنامه صدرا بهار ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است. در مقالات مزبور مباحثی از قبیل طرح اصالت وجود و ماهیت و بررسی معانی اصالت وجود و اعتباریت ماهیت؛ تبیین محل نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت؛ تثبیت اصالت وجود و رد اصالت ماهیت و بررسی علیت تحلیلی و تقییدی اشاره شده است. اما در هیچ یک از مقالات به این مسئله پرداخته نشده است که مبنای اصالت وجود و یا اصالت ماهیت در نزاهت حق تعالی از ماهیت؛ به چه میزان تاثیرگذار و یا تاثیرپذیر است. همچنین با عنایت به حیثیت تعلیلی و تقییدی چگونه می‌توان تفسیری

صحیح از ماهیت نداشتن واجب، تبیین کرد که به محذورات دور و تسلسل دچار نشویم. مسئله دیگر که وجه امتیاز پژوهش حاضر از سایر تحقیقات به شمار می‌رود؛ بررسی دیالوگی میان ملاصدرا و علامه طباطبایی است. آنچه از ظاهر عبارتهای علامه در تعلیقه‌ی اسفار برمی‌آید عبارت است از اینکه می‌توان برای ذات واجب، ماهیت در نظر داشت و در عین حال مشکلات و محذورات مذکور پیش نیاید. ظاهراً در این موضع علامه با نظریه اصالت ماهیت هم سو شده‌اند ولی با تحلیل‌های به دست آمده و تطبیق مبانی ایشان در این جایگاه با مبناى اصالت واقعیت نشان داده خواهد شد که علامه متمایل به نظریه اصالت ماهیت نشده بلکه نسبت به ساختار استدلال ملاصدرا نسبت به نزاهت حق تعالی از ماهیت انتقاداتی داشته است.

بنابراین در این پژوهش به سه پرسش پاسخ داده خواهد شد:

۱. چرا در صورت پایبندی به تئوری اصالت ماهیت در تفسیر «الحق ماهیته انیته» دچار مشکل خواهیم بود؟
۲. نقش اقتضاپذیری و یا علیت‌پذیری ذات واجب در تبیین نزاهت حق تعالی از ماهیت چگونه است؟
۳. کدام یک از مبانی علامه طباطبایی باعث شده انتقاداتی به ساختار استدلال ملاصدرا وارد کند؟

بررسی مسئله زیادت وجود بر ماهیت

بنابر نظر اصالت وجود، در عالم خارج یک حقیقت و یک امر اصیل بیشتر وجود ندارد و آن وجود است. از جانب دیگر از هر موجود ممکنى دو مفهوم متغایر انتزاع می‌شود. یکی معنای ماهوی آن شیء؛ و دیگری معنای وجودی. شکی نیست که این دو معنا از نظر مفهومی متغایر هستند اما عقل این توانایی را داراست که از موجود خارجی در ذهن دو معنای متفاوت را انتزاع کند. (کشفی، ۱۴۷) از سویی مشخص است که عروض وجود بر ماهیت از سنخ عروض عوارض نیست. زیرا در عروض اعراض بر جواهر، جوهر در مرتبه وجودی نه دارای عرض است و نه فاقد آن عرض، بلکه عرض؛ عارض بر وجود جوهر مورد نظر می‌شود و جوهر در مراتب نفس‌الامر دارای وجودی مستقل است در حالی که ماهیت هرگز دارای وجودی مستقل از وجود خود نخواهد بود. (صدرالمتهلین، الشواهد الربوبیه، ۱۳۷)

با این مقدمه، چگونه ماهیت، متصف به وجود خواهد شد؟ ملاصدرا پاسخ می‌دهد که عقل می‌تواند موجود ممکن را به دو امر یعنی وجود و ماهیت تحلیل کند چون وجود از جاعل صادر می‌شود عقل، ماهیت را متحد با وجود دانسته و حمل بر وجود می‌کند و این حمل به حسب ذات و هویت وجود است ولی ذهن، ماهیت را مقدم می‌شمارد زیرا ذات ماهیت در ذهن حاصل می‌شود درحالی که از وجود فقط یک مفهوم اعتباری به ذهن می‌آید. (صدرالمتألهین، المشاعر، ۷۳)

اما با توجه به نظر قایلین به اصالت ماهیت، آثار ماهیت به اختلاف مراتب مختلف می‌شود؛ یعنی، همچنانکه بنابر فرض اصالت وجود؛ وجود به اختلاف مراتب، تاثیرش مختلف می‌گردد، همچنین بر مبنای اصالت ماهیت؛ تاثیر ماهیت به اختلاف مراتب نیز مختلف است. بنابراین ماهیت مجعوله در خارج منشا آثار خارجی است، ولی ماهیت متحقق به تبع نفس و ذهن آدمی منشا آن آثار نیست. به علاوه اینکه اگر ماهیات اشیاء در ذهن منعکس می‌شود، به این معنا نیست که عین آن حقیقت خارجی و یا حتی مثل آن بعینه به ذهن می‌آید، بلکه منظور این است؛ در مقام تحلیل ذهنی، مفاهیمی از اشیاء به نام ماهیت در ذهن آورده می‌شود و معنای تطابق بین علم و معلوم برای او در علم حصولی به همین اندازه است. بنابراین، ممکن است ماهیت واقعی خارجی شیء که آن حقیقت شیء است، دارای اثری باشد و ماهیت و مفهوم ذهنی، آن اثر را نداشته باشد. (نک: تهرانی، ۱۸۷) و یا به نظر برخی دیگر، وجود اصلا هویتی ندارد بلکه وجود فقط یک معقول ثانی است. (جرجانی، ۱۵۳/۲)

تحلیل و بررسی این موضوع، مقال و مجال دیگری را می‌طلبد؛ اما براساس دیدگاه دیگران، بحث زیادت وجود بر ماهیت، راسا، سخن آشفته‌ای است. زیرا تعمیم وجود برای اعراض و جواهر یک تعمیم ذهنی نیست؛ بلکه تعمیم عینی و خارجی است. پس خود وجود که امری عرضی است؛ باید خود موجود باشد چرا که تحقق عینی و خارجی دارد پس عرض دیگری به نام وجود برای آن موجود خواهد داشت و حال نقل کلام می‌کنیم به وجود وجود آن هم باید تحقق خارجی داشته باشد و همین‌طور تا بی‌نهایت تسلسل به وجود می‌آید. (ابن‌رشد، ۴۸۲/۲) اما توجه به این مسئله قابل تأمل است که عروض موجودیت بر مقولات ده‌گانه از سنخ عروض کم و کیف و سایر مقولات نیست و اینکه این عروض براساس تحلیل عقلی است و در تحلیل عقلی هر کجا عقل اراده کند و دست از ادامه سلسله بردارد تسلسلی نخواهیم داشت.

ذاتِ واجب؛ پذیرای ماهیت نیست

برای آغاز و تبیین این نگره، توجه و تأمل به سه مسئله قابل توجه است؛ اول اینکه منظور از ماهیت چیست؟ ماهیت به معنایی عبارت است از حد شی و در تفسیر دیگر ماهیت به معنای «مابه الشی هوهو» است. اگر عنوان ماهیت در مورد خداوند به کار برده می‌شود عبارت است از اینکه حقیقت و ماهیت حق تعالی، وجود است؛ چون واجب الوجود، حد ماهوی ندارد. آنچه حایز اهمیت است اینکه طرفداران اصالت ماهیت و اصالت وجود، متفق القول هستند که در ذات واجب ماهیت به معنای اول کاربردی ندارد. مسئله دوم اینکه منظور از ذاتِ واجب چیست؟ در ادبیات حکمت متعالیه، منظور از ذاتِ واجب الوجود، ذاتی است که اقتضای وجودی دارد. یعنی بالذات دارنده وجود ذاتی است و بدون استعانت و التفات به غیر، ذاتا دارای وجود است. (صدرالمتألهین، المشاعر ۷۴) مسئله سوم عبارت است از اینکه ممکن است تصور شود براساس دیدگاه طرفداران اصالت وجود، ماهیت امری اعتباری و وجود اصیل است و براساس دیدگاه طرفداران اصالت ماهیت، وجود اعتباری و ماهیت اصیل است و اساسا طرح اینگونه مسایل ثمره‌ای نخواهد داشت، زیرا هرکدام امری را اعتباری و امری اصیل می‌پندارند اما براساس آنچه تاکنون بدان پرداخته شده، اساسا ارزیابی و بررسی این دو دیدگاه محل بحث مقاله حاضر نیست، بلکه آنچه مورد نظر است عبارت است از اینکه با توجه به مبانی هر دو نظریه، ماهیت‌ناپذیری واجب براساس کدام دیدگاه، دفاع‌پذیر و یا دفاع‌ناپذیر است و به دنبال آن توجه به مبانی به کاررفته در آراء طرفداران اصالت ماهیت و وجود چه ثمره‌ای را به دنبال خواهد داشت. به عبارت دیگر نگارندگان در این مقاله بدون جانبداری از مبنایی خاص و یا شخصیتی، (با توجه به موضعی فراتر) مبانی مورد نظر را واکاوی می‌کنند و حتی استدلال ملاصدرا و علامه طباطبایی نیز در ادامه مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت، اما با توجه به ادله‌ای که در ادامه بدان خواهیم پرداخت طرفداران اصالت ماهیت نمی‌توانند ادعا کنند واجب‌الوجود وجود محض است و در عین حال به اصالت ماهیت نیز پایبند باشند.

با توجه به این سه مسئله، ملاصدرا جهت اثبات ماهیت نداشتن واجب دو استدلال ارائه کرده که در ابتدا به استدلال اول اشاره می‌شود و در ادامه به برهان دوم (که استدلالی تاسیسی و جدید و به پشتوانه مبانی اصالت وجود است) پرداخته خواهد شد. تقریر برهان اول عبارت است از اینکه: ماهیت نسبت به وجود و عدم مساوی است و اگر

متصف به وجود شود برای برقراری این اتصاف نیازمند علت است، چون اتصاف در ذات ممکن وجود ندارد؛ حال، چه علتی توانایی دارد که این اتصاف را ارایه کند؛ اگر ماهیت؛ علت اتصاف شود، لازمه‌اش تقدم شی بر نفس است و اگر شی سومی و غیر از ماهیت و وجود، عامل اتصاف شود لازمه‌اش این است که واجب در اتصاف، معلول غیرشده است. بنابراین ناگزیریم، چون در محذورات قرار نگیریم باید قایل شویم که ذات واجب دارای ماهیت نیست. ملاصدرا باتوجه به مبنای اصالت وجود برای گریز از محذورات پیشین، پاسخی ارایه کرده که قابل تامل است: اگر در فرض مذکور علت اتصاف را وجود بدانیم، اشکالات مذکور وارد نخواهد بود و اگر در مورد واجب، اتصاف را یک نوع اتصاف وجوبی لحاظ کنیم دیگر لازم نیست به دنبال تعیین علت آن باشیم.

اما با طرح این سه مسئله با پرسشی مواجه می‌شویم: چرا اتصاف واجب به وجود، حیثیت وجوبی دارد؟ پاسخ این پرسش در تفاوت واجب و ممکن است زیرا در ممکنات، هرصفتی که عارض موصوفی شود نیازمند به علت اتصاف است. برای مثال اگر سفیدی عارض جسمی شود امکان دارد سفیدی عارض شود و یا عارض نشود اگر عارض شود جسم سفید می‌شود و اگر عارض نشود امکان دارد، جسم رنگ دیگری پیدا کند به همین دلیل است که اتصاف در حیثیات امکانی نیاز به علت دارد ولی در حیث وجوبی نیازی به علت نخواهیم داشت. برای مثال: برای اتصاف واجب به وجود، نیازی به سبب دیگر نخواهیم داشت چون ذات واجب مبرای از علیت‌پذیری است. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۲/۶) شاید بتوان اذعان کرد که ریشه و مبنای پایبندی ملاصدرا به این دلیل است که منشا این ضرورت را موجود می‌داند نه ماهیت.

تمایز میان اقتضاپذیری یا علیت‌پذیری ذات واجب

با بررسی انجام شده مشخص شد که ذات واجب مبرای از حیثیت علیت است ولی همه ممکنات برحسب ذات امکانی علیت‌مند هستند. در این موضع یکی از نقش‌های اساسی و متفاوت مبنایی اصالت وجود و اصالت ماهیت آشکار می‌شود. چون اگر قایل به اصالت وجود شویم در این صورت در ذات واجب؛ وجود، اقتضای اتصاف می‌کند ولی اگر پایبند به اصالت ماهیت باشیم؛ ماهیت، اقتضای اتصاف را خواهد داشت. به عبارت دیگر بر مبنای اصالت وجود؛ ماهیت عارض و وجود معروض است ولی بر مبنای اصالت ماهیت؛ ماهیت، معروض و وجود عارض است. با تحلیل و تدقیق انجام شده مشخص شد که این

اختلاف مبنایی ریشه در این مسئله دارد که به نظر ملاصدرا و تابعین اصالت وجود، اقتضا با علیّت متفاوت است. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۲/۶) ولی تابعین اصالت ماهیت تفاوتی بین اقتضا و علیّت نمی‌گذارند. (دوانی، ۱۲۴) حال باتوجه به این دو نگرش متفاوت آیا این مینا در ساختار کلی عدم ماهیت‌پذیری واجب، نقشی خواهد داشت؟

براساس نظر تابعین اصالت ماهیت، اقتضا و علیّت تفاوتی ندارد و هرگاه واجب، اقتضای وجود داشته باشد؛ به خودی خود علت نیز خواهد بود. یعنی بین علیّت و اقتضا رابطه تساوی برقرار است. اگرچه در لفظ و عبارت این دو باهم در تغایر هستند. اما براساس نظر ملاصدرا میان اقتضا و علیّت تفاوت وجود دارد. اما چرا ملاصدرا سعی بر این دارد که تغایر بین علیّت و اقتضا را ثابت کند. به این دلیل که اگر اقتضا با علیّت مساوی دانسته شد در ذات واجب، چون دارای اقتضاست از جانب دیگر علیّت هم مطرح می‌شود و به همین دلیل مسایلی از قبیل تاثیر و تاثر و تقدم و تاخر به میان می‌آید در حالی که واجب‌الوجود بالذات واجب است و تاثیر و تاثرپذیری و یا تقدم و تاخر در ذات واجب معنا ندارد. اما با پذیرش اینکه فقط در ذات واجب اقتضا مطرح باشد دیگر تاثیر و تاثر و تقدم و تاخر نخواهد بود. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۳/۶)

برای وضوح بیشتر نظریه ملاصدرا پیرامون تفاوت میان اقتضا و علیّت می‌توان به تفاوت ذاتی جنس و فصل اشاره کرد. به این صورت که فصل، مقتضی جنس است و همچنین نوع، مقتضی جنس است. در مثال اول: فصل، مقتضی جنس است. یعنی اینکه هرگاه فصل موجود شود جنس هم عینا موجود است و لذا وقتی فصل ناطق موجود شد باید حیوانیت هم محقق شود لذا در این موارد اقتضا مطرح است ولی علیتی در بین نیست. در مثال دوم، نوع، مقتضی جنس است. یعنی نوع مصداق جنس است نه اینکه نوع، علت تحقق جنس به‌شمار رود و هر زمان که ذات این نوع حاصل شود، جنس محقق خواهد شد. یعنی نوع، مصداق جنسی است که حاصل شده است لذا علیّت در این موضع نقشی ندارد.

به عبارت دیگر ملاصدرا درصدد است که رابطه وجود و ماهیت را به مانند جنس و فصل بداند که یکی تحصیلش را از دیگری وام‌دار است از این منظر همانطور که جنس و فصل هر دو موجود به وجود واحد هستند و یکی در تحصیلش محتاج به دیگری است وجود و ماهیت نیز موجود به وجود واحد هستند و ماهیت در تحصیلش نیازمند وجود است. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۱۰۰/۱)

نکته قابل تامل دیگر که ملاصدرا بدان پرداخته است اینکه بین مقتضی و مقتضا هیچ‌گونه جدایی و بینونتی وجود ندارد زیرا جنس و فصل به حسب خارج، اتحاد وجودی دارند و به لحاظ ذهنی دارای تغایر مفهومی هستند و به همین خاطر می‌توان ذات واجب را دارای اقتضا دانست ولی در عین حال از علیّت خالی دانست.

اما غرض ملاصدرا با طرح مسئله مذکور چیست؟ وی به دنبال تبیین این مطلب است که اگر چیزی دارای اقتضای ذاتی باشد؛ آن شیء موجود خواهد شد بدون اینکه نیازی به علیّت وجود داشته باشد. برای نمونه از تظیری استفاده کرده است. انسان اقتضای حیوانیت را دارد یعنی اینکه موجود بودن انسان، مساوی با مصداق حیوانیت است در این صورت، ذات انسان اقتضای حیوانیت را دارد قطع نظر از اینکه رابطه علیّت میان انسان و حیوان برقرار شود و از همه مهم‌تر دیگر نیازی به جاعل نخواهیم داشت تا ارتباط میان حیوان و انسان را برقرار سازد. بلکه زمانی که ذات انسان، اقتضای تحقق حیوانیت را پیدا کند بدون هیچ ارتباط تأثیر و تأثری و یا علیتی، ذات انسان موجود خواهد شد. زیرا جنس و فصل در عالم خارج اتحاد وجودی دارند و در ظرف ذهن، تغایر مفهومی بین آنها برقرار می‌شود. البته باید توجه داشت که این تقریر ملاصدرا به پشتوانه یک پیش فرض ذهنی استوار شده است که ماهیت را به منزله‌ی جنس و فصل را به منزله‌ی وجود دانسته است. چون فصل به جنس وجود می‌دهد اگر فصل موجود نباشد جنس در خارج و ذهن موجود نخواهد شد. زیرا حیوان امر مردد است وقتی فصل عارض آن شود جنس در ذهن موجود می‌شود و اگر بخواهد در خارج موجود شود نیاز به عوارض شخصی خواهد داشت. بنابراین فصل، محصل جنس در ذهن است. (نک: همو، ۵۳-۵۵)

بنابراین با توجه به دیدگاه اصالت وجود که تغایر میان اقتضا و علیّت را مطرح می‌کند؛ می‌توان ذات واجب را دارای حیثیت اقتضا دانست ولی در عین حال از علیّت مبرا دانست. اما با توجه به تئوری اصالت ماهیت که میان اقتضا و علیّت تفاوتی وجود ندارد در این صورت مشکلاتی از قبیل وابستگی ذات واجب به امر دیگر و تقدم شیء بر نفس به وجود خواهد آمد.

تقریر ماهیت ناپذیری واجب، بنا بر مبنای اصالت وجود و اصالت ماهیت

با در نظر داشتن تفاوت مبنایی در مورد اقتضا و علیّت تبیین شد که بنا بر اصالت ماهیت دچار محذورات و مشکلاتی خواهیم شد اما در این مرحله به این مسئله پرداخته می‌شود

که کدامیک از مبانی اصالت وجود یا اصالت ماهیت، تقریر ماهیت‌ناپذیری واجب را بدون محذور تبیین خواهد کرد.

بنابر مبانی اصالت وجود، جهت تقریر ماهیت‌ناپذیری واجب، در مرحله اول، وجود باید حاصل شود و پس از آن ماهیت به تبع وجود، تحصلی پیدا می‌کند. در مرحله دوم که وجود به ماهیت عطا می‌شود آیا چیزی غیر از ماهیت عطا می‌شود و یا عینا همان ماهیت به آن عطا می‌شود؟ اگر عین ماهیت افزوده شود که نیازی به اعطا نداشته پس مشخص می‌شود که در مرحله اول چیزی غیر از ماهیت، به ماهیت افزوده شده است و ثانیاً چیزی بر آن عارض شده که سبب تحصل آن شده است. بنابراین زیادت وجود بر ماهیت در ممکنات نشان دهنده وابستگی ذاتی ممکن به علت است اما عینیت وجود در واجب نشان دهنده عدم وابستگی ذات واجب به علت می‌باشد و یکی از آثار عدم وابستگی در ذات واجب گواه از عینیت وجود و ماهیت واجب را خواهد داد. (مصطفوی، ۱۵) به دلیل اینکه وجود خداوند یک وجود عطایی نیست بلکه ذاتش مقتضی وجود است.

اما بنابر مبانی اصالت ماهیت، ماهیت خود به خود منشا انتزاع وجود نیست باید امر دیگری منضم به ماهیت شود تا سبب شکل‌گیری انتزاع وجود شود. (میرداماد، ۱۳۲/۱) بنابر باور طرفداران اصالت ماهیت؛ اگر وجود و ماهیت عین هم باشند نیاز به امر سوم جهت ضمیمه شدن وجود ندارد. اما طرفداران اصالت ماهیت در مورد واجب بر این اعتقاد هستند که نیازی به هیچ حیثیتی جهت ضمیمه شدن وجود ندارد و لذا ذات واجب عین وجود است ما در مورد ممکنات، ماهیت در تغایر با وجود است. به عبارت دیگر در ممکنات، ماهیت به تنهایی منشا انتزاع وجود نیست؛ ولی در ذات واجب به تنهایی منشا انتزاع وجود است. البته اذعان طرفداران اصالت ماهیت به عینیت وجود و ماهیت در ذات واجب، صرفاً عبارت پردازی است. (صدرالمتالهین، الحکمه المتعالیه، ۳۱/۶)

– استخراج وجوه تشابه و تفاوت دو مبنا

برای وضوح بیشتر جنبه تشابه و اختلاف دو مبنا در قالب دو قضیه به تبیین مطلب می‌پردازیم. ۱. واجب‌الوجود موجود است. ۲. ممکن‌الوجود موجود است. نکته قابل تامل اینکه طرفداران اصالت ماهیت، همچون دوانی چون فردی برای وجود قایل نیستند، منظور آنها از «موجود» مفهوم عام وجود است و به همین خاطر تصریح دارد که مفهوم وجود بر واجب و ممکن حمل می‌شود. (دوانی، ۱۷۴) اکنون می‌توان وجه اشتراکی در

هر دو موضوع لحاظ کرد، زیرا در موضوع قضیه اول که واجب است این موضوع متشکل از ذات واجب بدون قید است و موضوع قضیه دوم ذات ممکن به علاوه حیثیت مکتسبه (قید تقییدی) است. بنابراین در هر دو موضوع نسبت به اینکه دارای ذات‌اند، مشترک‌اند، هرچند در قضیه اول ذات واجب بذاته واجب است، ولی قضیه دوم ذات ممکن به همراه حیثیت تقییدی موجود است. دوانی به دلیل اینکه محمول این دو قضیه را وجود به معنای عام در نظر داشته است، به دنبال این مطلب است که منشأ انتزاع را روشن کند. به نظر وی منشأ انتزاع در واجب، ذات واجب بذاته است، ولی در ممکن، ذات به علاوه حیثیت مکتسبه و یا حیث تقییدی است. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۸۶/۱)

اما در مورد وجوه اشتراک مبنایی، می‌توان به دو مبنای مشترک اشاره کرد: اولاً، بنا بر مبنای اصالت ماهیت، موجودیت عارض بر موضوع است و در این مورد با اصالت وجود اختلافی نیست. ثانیاً در مورد تفکیک ذات هر دو موضوع (واجب و ممکن) واجب، بذاته موجود است، بدون هیچ قیدی و ذات ممکن با توجه به حیث مکتسبه موجود است در مورد اینکه واجب و ممکن به دلیل قرارگرفتن در جایگاه موضوع با در نظر داشتن وضع العقد، هر دو دارای ذات می‌باشند در این مورد اشتراک پذیری هر دو مبنا نیز روشن می‌شود.

اما در مورد وجوه اختلافی اولاً، بنا بر مبنای اصالت ماهیت، موجودی که محمول است، مفهوم عام وجود است، ولی بنا بر نظریه اصالت وجود، منظور از محمول، فرد وجود است. ثانیاً، بنا بر مبنای اصالت ماهیت، وجود در ممکنات زائد بر ذات آن‌هاست، ولی در واجب، وجود عین ذات واجب است. (دوانی، ۱۲۲) اما بر مبنای اصالت وجود، وجود ممکنات، عین الربط به جاعل خود است. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۴۷/۱) ثالثاً، بنا بر اصالت ماهیت، ممکن با توجه به حیثیت تقییدی موجود است. (دوانی، ۱۲۶) ولی با توجه به مبنای اصالت وجود، ممکن با توجه به حیثیت تعلیلیه موجود است. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۴/۶)

نقش اصالت وجود با تکیه بر حیثیت تعلیلی و اصالت ماهیت با تکیه بر حیثیت

تقییدی در اثبات عدم ماهیت واجب

با توجه به اختلاف مبنایی سوم که اشاره شد؛ بنا بر مبنای اصالت وجود، حیثیت تعلیلی مطرح خواهد شد و بر مبنای اصالت ماهیت حیثیت تقییدی؛ جهت تبیین بیشتر این مبنا بنا بر اصالت وجود، وجود در ممکنات زاید بر ماهیت است ولی وجود در واجب عین

واجب است. بنابراین ماهیت از حیثیت امکانی انتزاع می‌شود ولی از واجب انتزاع نخواهد شد چون وجود واجب بی‌نهایت است و بی‌نهایت حد ندارد که از حد آن بتوان ماهیتی را انتزاع کرد. همچنین ماهیت باعدم سازگار است در حالی که واجب با عدم سازگار نیست. حال چگونه وجود، در ممکن زاید است و در واجب عین واجب است؟ همانطور که در فصل قبلی بدان پرداخته شد با مبنای اصالت ماهیت با توجه به حیثیت تقییدی ارتباط بین ممکنات و موجودیت تبیین شد. اما در این بخش ملاصدرا مدعی این مطلب است که می‌توان با توجه به اذعان داشتن اصالت وجود با حیثیت تعلیلی این امر را ثابت نمود. زیرا با جعلِ جاعل، وجود امکانی موجود می‌شود و این وجود نمی‌تواند خود به خود موجود شود. به عبارت دیگر اگر از ناحیه جاعل افاضه وجودی بر ممکن شود؛ در نتیجه ممکن، موجود خواهد شد. البته افاضه در این جایگاه به معنای صدور از علت است؛ بنابراین وجود ممکن با در نظر داشتن علت، موجود خواهد شد و بدون لحاظ علت ماهیتی است که در مقام علمی صرفاً موجود است. به عبارتی اگر علت افاضه کند ممکن از محدوده وجود ذهنی به وجود خارجی رهنمون می‌شود و اگر علت افاضه نکند در محدوده وجود ذهنی باقی می‌ماند.

پس نتیجه گرفته می‌شود بنابراین اصالت وجود؛ وجود ممکن مشروط به جعل جاعل (حیثیت تعلیلی) است و بنابراین اصالت ماهیت، وجود ممکن مشروط به حیثیت مکتسبه (حیثیت تقییدی) است. در هر دو صورت، وجود ممکن، زاید بر ذات خواهد بود. با این تفاوت که بر مبنای اصالت ماهیت، مقید؛ موجود است یعنی ماهیت وجود دارد و اصیل است و پس از آن قید بر آن اضافه می‌شود ولی بنابر اصالت وجود، اولاً باید وجود جعل شود و پس از آن ماهیت انتزاع می‌شود و اصلاً ماهیت تحقق و تحصلی ندارد. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۳/۶)

با توجه به بررسی مبانی و لحاظ حیثیت تعلیلیه؛ نظریه ملاصدرا کامل و تمام است زیرا با توجه به اصالت ماهیت در ذهن می‌توان قید و مقید را تصور کرد ولی در عالم خارج چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. ثانیاً در عالم خارج به اذعان هر دو مینا؛ ماهیت به علاوه وجود معنا ندارد بلکه در خارج فقط وجود هست. از آن گذشته بر مبنای اصالت ماهیت اگر مطلق وجود داشته باشد می‌توان بحث از قید و مقید را مطرح نمود ولی اگر مطلق وجود نداشته باشد بحثی از مقید مطرح خواهد شد؟

نقش اصالت ماهیت در دفاع‌ناپذیری از زیادت یا عدم زیادت وجود بر ذات الهی

تاکنون تبیین شد که در صورت پایبندی به اصالت وجود و یا اصالت ماهیت چه تأثیرات و لوازمی نسبت به ماهیت‌ناپذیری ذات واجب، در پی خواهد داشت. اما در این قسمت به دنبال توضیح این مسئله هستیم با توجه به مبنای اصالت ماهیت با تکیه بر حیثیت تقییدی چه تأثیراتی بر زیادت و یا عدم زیادت وجود بر ذات الهی را به دنبال خواهد داشت. ابتدا برای ورود در تعیین دفاع‌ناپذیری اصالت ماهیت در این مسئله تقریر استدلال، نسبت به عدم زیادت وجود بر ذات الهی تبیین می‌گردد.

استدلال از یک قیاس استثنایی مرکب از مقدم و تالی تشکیل شده است: اگر وجود خداوند عین ذاتش نباشد. (با توجه به اینکه جز ذات واجب نیز به شمار نمی‌رود.) باید زاید بر ذاتش باشد؛ لکن عارض بودن به هر نحو برای حق تعالی معنا ندارد و لذا به تبع بطلان تالی، مقدم هم باطل خواهد شد. بنابراین خداوند ماهیت ندارد و یا ماهیتش عین وجود است.

بررسی تالی: در تالی ممکن است عارض لازم و یا مفارق قرارگیرد؛ اگر عروض وجود بر ذات الهی از نوع عرض لازم باشد؛ ماهیت واجب، علت برای وجودش خواهد شد. این مطلب در ممکنات ممنوع است چون مستلزم دور و تسلسل خواهد شد و به طریق اولی در واجب، محال خواهد بود. اگر عروض وجود بر ذات الهی از نوع عرض مفارق باشد در این صورت ذات الهی محتاج به غیر خود خواهد شد. این مطلب در ممکنات منعی ندارد چون همه به لحاظ ذاتی ممکن‌الوجود هستند ولی در واجب دارای منع است زیرا واجب به لحاظ ذاتی وابسته به غیر نیست. بنابراین تالی به هر دو قسم باطل شد در این صورت مقدم هم باطل است پس نتیجه گرفته می‌شود خداوند ماهیت ندارد و یا اینکه ماهیتش عین ذاتش است.

اکنون با بررسی استدلال وارد تبیین دفاع‌ناپذیری اصالت ماهیت خواهیم شد. براساس اصالت ماهیت اگر ماهیت را از خداوند سلب کنیم یعنی خداوند دارای ماهیت نباشد اما در عین حال دارای امر اعتباری (وجود) خواهد بود. حال چگونه می‌توان تصور کرد خداوند دارای اصالت، نباشد ولی معلولات الهی همه اصیل باشند؟ طرفداران اصالت ماهیت مانند محقق دوانی برای گریز از این اشکال در واجب تعالی، قایل به اصالت وجود شده‌اند و در ممکنات قایل به اصالت ماهیت شده‌اند. اما با توجه به این توجیه همچنان اشکال دیگری وارد می‌شود که برفرض در واجب، قایل به اصالت وجود شویم و در ممکنات قایل به اصالت ماهیت؛ حال چگونه خداوند با وجود اصیل خود به ممکنات،

وجود اعتباری می‌بخشد؟ لذا اگر وجود در حق تعالی اصیل باشد در همه آنچه که از واجب صادر می‌شود نیز باید اصیل باشد. یعنی با توجه به اینکه در واجب قایل به اصالت وجود شدیم ناچار هستیم برای پایبندی به مسئله سنخیت در ممکنات هم قایل به اصالت وجود شویم و در غیر این صورت، چگونه امر اصیل سبب پیدایش امر اعتباری شده است؟

استدلالی جهت عدم ماهیت پذیری واجب به پشتوانه پذیرش اصالت وجود

ملاصدرا با توجه به مبنای اصالت وجود استدلالی دیگر و به عبارتی برهانی جدید جهت ماهیت ناپذیری واجب به کار می‌گیرد: در استدلال اول بیان شد ماهیت اگر وجود داشته باشد باید وجود به آن عطا شود؛ به دلیل اینکه ماهیت نسبت به وجود و عدم مساوی است پس اگر موجود شود یا خود ماهیت علت خود به شمار می‌رود؛ که لازمه‌اش تقدم شی بر نفس است و اگر غیر به او وجود بدهد؛ خداوند محتاج خواهد شد لذا در هر دو حالت؛ خداوند ماهیت ندارد.

ملاصدرا در تقریر خود بر این باور است اگر خدا وجودش زاید بر ماهیتش باشد یعنی او ماهیتی داشته باشد و وجودش زاید بر ماهیت باشد؛ مثلاً فرض کنیم الف خداوند است و این الف موجود است به عبارت دیگر، منظور از الف، ماهیت الهی است و موجودیت هم عارض ماهیت است. اکنون در اتصاف الف به وجود تامل می‌کنیم: اولاً ماهیت خود به خود متصف به وجود و عدم نیست حال، عامل اتصاف بین الف و موجود یا به سبب ماهیت است و یا به سبب غیر ماهیت است و با در نظر داشتن این دو فرض، دیگر نمی‌توان فرض سوم را بپذیرد. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۱/۶)

ملاصدرا بر این باور است که استدلال مزبور، محصور بر دو فرض نیست، بلکه احتمال سوم هم وجود دارد و آن احتمال عبارت است از اینکه اتصاف را وجود برقرار سازد. یعنی به نظر ملاصدرا طبق دو فرض قبلی محذور تقدم شی بر نفس، دور و تسلسل پیش می‌آید ولی در این فرض سوم هیچ یک از محذورات رخ نمی‌دهد زیرا در محذور اول، ماهیت، علت اتصاف خود شده بود که با این فرض که علت، اتصاف وجود باشد تقدم شی بر نفس پیش نمی‌آید و در فرض دوم هم چون عامل اتصاف از بیرون ذات واجب عارض شده بود سبب نیاز و معلولیت در ذات واجب است اما با در نظر داشتن وجود، دیگر معلولیت حق تعالی متصور نخواهد شد.

برای وضوح مطلب مزبور تنظیمی از ارتباط ماده و صورت با عقل فعال استفاده

می‌شود. ماده و صورت را عقل فعال افاضه می‌کند اما در عین حال صورت به ماده قوام می‌دهد و صورت شریکه‌العله ماده محسوب می‌شود، لذا صورت در ماده دخالت می‌کند چون وجود ماده بدون صورت تحقق نخواهد پذیرفت پس برای تحقق ماده نیاز به صورت داریم باتوجه به اینکه خود صورت هم از ناحیه عقل فعال افاضه می‌شود و در این مرتبه با ماده تفاوتی ندارد. اما ماده برای تحقق اولاً محتاج عقل فعال است و ثانیاً نیاز به صورت دارد. (ابن سینا، الهیات الشفا، ۸۰ / ۱)

اکنون باتوجه به تنظیری که بیان شد اتصاف ماده به صورت به سبب صورت است. درمانحن فیه ملاصدرا براین باور است که در مورد واجب، ماهیت خدا عامل اتصاف نیست علتی از خارج هم نمی‌تواند عامل اتصاف شود. ولی وجود واجب می‌تواند عامل اتصاف شود و چون وجود واجب، واجب است؛ لذا اتصافش به وجود هم واجب خواهد شد و دیگر محتاج به علتی بیرون از ذات خود نخواهد داشت. اتصاف ذات ممکن به وجود است که نیازمند به علت است اما در مورد واجب چون وجودش واجب است لذا به تبع وجود اتصافش هم محتاج به علت خواهد شد اما در مورد واجب چون وجودش واجب است لذا اتصافش هم به حیث وجوبی است و علت خواهد داشت. (صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه، ۵۴/۶)

تا این مرحله تبیین شد که با طرح استدلال جدید ملاصدرا می‌توان ذات واجب را از ماهیت خالی دانست و دچار محذورات دور و تسلسل و تقدم شی بر نفس نشد. اما اکنون ملاصدرا بیانی دیگر جهت ماهیت‌ناپذیری واجب ارایه کرده که از مقدماتی جدید استفاده نموده است و در پی آن علامه طباطبایی نسبت به ساختار این استدلال انتقاداتی را وارد کرده‌اند. بنابراین باور ملاصدرا هرآنچه غیر از حق تعالی است در عالم نفس الامر دارای وجود علمی است. به عبارت دیگر همه ممکنات قطع نظر از وجودی که در عالم دنیا دارند در عالم نفس الامر نیز از وجود علمی برخوردار هستند اما نکته اساسی عبارت است از اینکه ملاصدرا سه عالم را با در نظر داشتن مرتبه آنها ترسیم می‌کند. اول: عالم دنیا، دوم: عالم نفس، سوم: عالم عقل. غرض از ترسیم این سه عالم عبارت است از اینکه وجودی که در عالم دنیا وجود دارد توانایی دارد به عالم نفس ارتقاء یابد منتها باید دقت کرد وقتی وجود دنیایی به عالم نفس ارتقاء یابد دیگر وجود دنیایی نیست بلکه وجود نفسانی خواهد شد و به همین ترتیب وجود نفسانی در عالم عقل به وجود عقلانی موجود خواهد شد اما از این تفاوت عوالم و نحوه تحقق وجودهای آنها چه نتیجه به دست

می‌آید؟ صدرا باتوجه به این تفاوت و تغایر به دنبال تثبیت این مطلب است که هر مجعولی حقیقتش در مرتبه وجودِ جاعل خود موجود است ولی خودش در مرتبه جاعل وجود ندارد زیرا ممکن پس از ارتقاء یافتن به عالم مافوق خود، ماهیتش را از دست می‌دهد ولی وجود خاص آن از بین نمی‌رود پس نتیجه می‌توان گرفت که این وجود خاص، زاید بر ماهیت است چون قابلیت تفکیک از ماهیت را داشته است و به دلیل انفکاک، وجود ممکنات، عین ماهیت آنها نیست.

اما چگونه ممکن است در نسبت سنجی موجود در عالم دنیا با عالم نفس، ماهیت موجود در عالم دنیا در عالم نفس موجود باشد ولی وجود عینی آن موجود نباشد؟ به دلیل اینکه صور معلومات قبل از وجود اشیا موجود هستند در عین‌حالی که وجود خارجی آنها هنوز موجود نشده است. تاکنون بحث راجع به ممکن بود که ماهیت آن زاید بر ذاتش است؛ ملاصدرا اشاره به مطلبی دارد که در مورد خداوند چون ماهیت واجب، عین وجودش است و به خاطر این خصوصیت خداوند در تمام مراتب و عوالم حضور دارد لذا وجود خداوند تا موطن امکانی وجود دارد، اما تحت تاثیر امکان و خصایص امکانی نخواهد بود، به عبارت دقیق‌تر خداوند در تمام مراتب وجودی شانیت دارد یعنی اینکه همه عالم هستی، شان حق تعالی است به همین جهت خداوند در تمام مراتب، به وجود خود موجود است. لذا حق تعالی اگر در مرتبه امکانی تنزل کند به حیثیت شانیت موجودات تنزل کرده است نه به این معنا که حق تعالی با تنزل در مرتبه امکانی خصوصیات ممکن را پیدا کند. بنابراین خداوند در هر مرتبه از مراتب هستی، شانیت همان مرتبه را دارد. (صدرالمتالهین، الحکمه المتعالیه، ۵۶/۶)

اما با تحقیقات انجام شده می‌توان مبنای این تئوری ملاصدرا را از فروع قاعده «بسیطه الحقیقه کل الاشیا ولیس بشی منها» دانست. زیرا براساس این قاعده عقلی، وجود خداوند بسیط محض است و وجود خارجی برتر همه ماهیات و مفاهیم کمالی به شمار می‌رود و در عین حال، وجود خاص هیچ یک از آنها نیست به عبارت دیگر خداوند وجود برتر الهی همه اشیا و ماهیات است و وجود خاص هیچ یک از آنها نیست. یعنی از کمال مطلق، بساطت محض استخراج می‌شود و از بساطت محض وجود الهی برتر اشیا استنتاج می‌شود. (صدرالمتالهین، المظاهر الالهیه، ۲۳) به عبارت دیگر طبق قاعده «بسیط الحقیقه» مجالی برای غیر از آن باقی نمی‌ماند که آن توانایی داشته باشد، تحدید کننده‌ی «بسیط الحقیقه» باشد و در نهایت به ماهیت داشتن خداوند منجر شود اگر در

ممکنات ماهیت مشاهده می‌شود به سبب این است که توسط سایر ممکنات محدود می‌شود. بنابراین استدلال ملاصدرا در اسفار را با توجه به قاعده‌ی «بسیطه الحقیقه کل الاشیاء ولیس بشی منها» می‌توان ناظر بر چگونگی ارتباط و حضور وجود الهی با عوالم دانست.

استدلال علامه طباطبایی و نقد استدلال ملاصدرا

علامه طباطبایی استدلالی دیگر جهت ماهیت نداشتن واجب اقامه کرده اند که تا حدودی از ساختار برهان ملاصدرا متمایز است. استدلال ایشان عبارت است از اینکه خداوند واجب الوجود است و واجب، بدون هیچ شرط و قیدی موجود است؛ در واقع برای وجودش، شرطی و یا قیدی دخالت ندارد. لذا خداوند موجود است از اینجا کشف می‌شود وجود را از واجب نمی‌توان منفک کرد. علامه از ساختار و محتوای استدلال ملاصدرا تبعیت نمی‌کند که با توجه به تغایر بین ماهیت و وجود به دنبال اثبات ماهیت ناپذیری واجب باشد بلکه بر این باور است واجب، مقتضی وجودش اینگونه است که هیچ گونه قید و شرطی ندارد، از جمله‌ی قیود، ماهیات هستند در این صورت اگر ذات الهی ماهیت داشته باشد با توجه به جنبه امتیازی ماهیات از یکدیگر بنابراین در جایگاهی که سایر ماهیات حضور دارند، ماهیت واجب حضور نخواهد داشت در نتیجه لازم می‌آید در موطنی واجب الوجود نباشد. (صدرالمتألهین، تعلیقات الحکمه المتعالیه ۵۵/۶)

علامه طباطبایی سه اشکال به ساختار استدلال ملاصدرا وارد کرده است:

اشکال اول عبارت است از اینکه اگر واجب الوجود دارای ماهیت باشد؛ نقد ملاصدرا لازم نمی‌آید زیرا برای خداوند می‌توان ماهیت در نظر داشت ولی این ماهیت با سایر ماهیات متمایز است و احتیاجی ندارد که به سبب وجود ممتاز شود. به عبارت دیگر ماهیات مشکک نیستند که اینگونه تفسیر شود ماهیت خدا در مرتبه عالی است و سایر ماهیات ذیل او قرار گیرند؛ بلکه ماهیات ذاتا از هم جدا هستند یعنی بین آنها تباین برقرار است. به همین دلیل وجود واجب تعالی در همه مراتب نمی‌تواند حضور پیدا کند چون با سایر مراتب متباین است پس ماهیت در موطن خود باقی می‌ماند و وجود هر ماهیت هم متناسب موطن خودش است. (صدرالمتألهین، تعلیقات الحکمه المتعالیه، ۵۵/۶)

اما نکته مهمی که از عبارات علامه می‌توان دریافت ظاهرا ایشان برای ذات واجب قایل به ماهیت شده است، به این صورت که وجود خداوند را در مراتب مختلف به روش استلزام، تصویرسازی نموده است. به این ترتیب که تمام ممکنات نیازمند به واجب

هستند به همین دلیل واجب الوجود باید در تمام مواطن حضور داشته باشد تا نیاز و احتیاج آنها را تامین کند. بنابراین در سایر مواطن، وجود خداوند از طریق استلزام ثابت می‌شود، زیرا همه ممکنات نیاز به واجب دارند. در این صورت ذات خداوند به جهت برطرف کردن نیاز ممکنات، خود نیز دارای ماهیت خواهد بود بنابراین خداوند در همه مواطن حضور دارد و صاحب وجود و ماهیت است.

اشکال دوم علامه عبارت است از اینکه ملاصدرا بر این باور شد که ممکنات دارای ماهیت هستند دلیل ملاصدرا این بود که مبادی عالیه هنگام علم پیدا کردن بدون احضار وجود عینی و خارجی، آنها را در ذهن حاضر می‌کند و نتیجه گرفته شد وجود و ماهیت در ممکنات از یکدیگر جدا هستند؛ اما اشکال علامه عبارت است از اینکه این ادعا را در ماهیات ممکن می‌پذیریم ولی در وجود واجب نمی‌پذیریم؛ زیرا در صورت علم یافتن به واجب، باید آن را نزد خود حاضر بدانیم نه اینکه ماهیتش را تصور کنیم و وجود واجب را کنار بگذاریم. دقیقاً در ممکنات این قضیه برعکس است، زیرا ماهیت ممکنات را می‌توان در ذهن از وجود آنها تفکیک کرد، اما در ذات واجب الوجود چنین انفکاک وجود ندارد. بنابراین فقط در حوزه ممکنات، علم ماهیت به وجود، دلیل انفکاک بین ماهیت و وجود است. (نک: همو، ۵۷) به باور علامه جدا کردن ماهیت در باب علم، اختصاص به ممکنات دارد و در واجب این تفکیک لازم نیست. خداوند دارای ماهیت است و از وجودش جدا نمی‌شود؛ ممکن است کسی اشکال کند که این خاصیت راجع به ماهیت ممکن است و در مورد واجب نمی‌توان چنین تصویری داشت زیرا ماهیت واجب حاضر نمی‌شود؛ پس واجب ماهیت ندارد زیرا سنخ ماهیت با سایر ماهیات متفاوت است؛ زیرا وجود واجب، به ذهن نمی‌آید ولی ماهیت ممکن به ذهن می‌آید.

اشکال سوم علامه عبارت است از اینکه ملاصدرا استدلال نمود که مبادی عالیه به ممکنات علم دارند پس وجود ممکنات نزد آنها حاضر است به عبارت دیگر وجود ذهنی ماهیات ممکنه در مبادی عالیه حاضر می‌شوند ولی وجود عینی آنها به مبادی عالی سرایت نمی‌کند و از این تفکیک نتیجه گرفته شد؛ وجود از ماهیت جدا است. اما به نظر علامه؛ مبادی عالی به وجود ممکنات عالم می‌شوند، زیرا وجود ممکنات، نزد آنها حاضر است و در عین حال عالم به ماهیت هم می‌شوند پس در مبادی عالیه، وجود از ماهیت جدا نمی‌شود. یعنی بنابر اصالت ماهیت به ماهیتی که موجود است عالم می‌شویم؛ یعنی ماهیت را از وجود جدا نمی‌کنیم در حالی که به ماهیت هم علم پیدا کرده‌ایم. (نک: همو، ۵۷)

اما به نظر نگارندگان اشکال سوم وارد نیست زیرا در مبادی عالی علم حصولی، ورود ندارد بلکه در آن موطن علم حضوری محقق است؛ حال در مبادی عالی قبل از وجود اشیا چگونه علم حضوری محقق خواهد داشت؟ زیرا به این اشیا وجود افزوده نشده است؛ لذا چگونه به وجود مادی آنها علم، تعلق می‌گیرد؟ فرض این است که وجود، علم حضوری است باید به وجود خارجی علم داشته باشد که چنین چیزی میسر نیست؛ اگر علم مبادی به پایین‌تر علم حضوری دانسته شود؛ چگونه مبادی قبل از وجود مادون به آنها علم حضوری دارند؟

در پاسخ نقد سوم می‌توان اذعان داشت: علم الهی بر دو قسم است: علم در مقام ذات و علم در مقام فعل. در مقام ذات، خداوند دارای علم حضوری است و به حقیقت اشیا عالم است که در این وجود، حقایق اشیا منطوقی است بنابراین قبل از تحقق اشیا علم حضوری به حقایق دارد. اما علم در مقام فعل، فعل را باید ایجاد کند لذا بعد از آن علم حضوری پیدا می‌کند علم در مقام فعل، حادث و متغیر است این علم حضوری به وجود خارجی مادیات علم در مقام فعل است و اشکالی ندارد که بعد از وجود شیء عالم به آن شود. (عبودیت، ۲/۲۵۸)

تضارب آرا ملاصدرا و علامه طباطبایی در باب نزاهت حق تعالی از ماهیت

از این تضارب آرا دو اندیشمند می‌توان به پشتوانه یک دیالوگ فلسفی به نتیجه ای دست یافت. اولاً از این نکته نباید غفلت نمود که علامه طباطبایی پایینند به این گزاره «الحق ماهیته انیته» هستند اما به نظر ایشان، علت عدم پذیرش استدلال ملاصدرا را در چه می‌دانند؟ آیا ساختار برهان ملاصدرا اشکال داشته است و یا اینکه محتوای آن مورد نقد ایشان بوده است؟

آنچه به نظر می‌رسد نقد علامه به ساختار برهان ملاصدرا وارد شده است و به حسب ظاهر اشکال ایشان عبارت است از اینکه حتی با مبنای اصالت ماهیت هم می‌توان نزاهت حق تعالی از ماهیت را اثبات کرد اما ساختار برهان ملاصدرا در این مورد تمام نیست و محل اشکالاتی است که تبیین شد.

باتوجه به نظام فکری و مبانی فلسفی علامه طباطبایی می‌توان اصل واقعیت مندی را ریشه‌ی اظهارات ایشان در این موضع دانست. یعنی همانگونه که برای اثبات حقیقت واجب در عالم از قاعده‌ای کوتاه به نام اصل واقعیت مندی در پدیده‌های عالم استفاده

کرده‌اند؛ از این مبنا با ساختاری جدید تحت عنوان قاعده استلزام پذیری ممکنات، نسبت به نزاهت واجب از ماهیت نیز به کار برده‌اند. یعنی می‌توان استلزام‌پذیری ممکنات در نیاز و حاجت به واجب تعالی را به مبنای اصالت واقع بازگرداند؛ زیرا واقعیت هستی یا بالذات و خود به خود معلوم و آشکار است و یا شناختن آن محال است و چون به واقعیت پی برده‌ایم باید اینگونه نتیجه گرفت که واقعیت، بالذات معلوم است و هرگز مجهول نمی‌شود و این واقعیت مندی معلوم در پرتو نیازمندی به مبدا عالم محقق خواهد شد. همچنین هر چیزی که دارای واقعیت هستی است از واقعیت هستی نمی‌تواند کنار بیفتد و از این روی اختلافات واقعی که در خارج است به خود واقعیت بازمی‌گردد و از سوی دیگر تمام اشیا بدون اختلاف و یکسان وابسته و نیازمند به این واقعیت خواهند بود. (طباطبایی، ۳۸۵/۴)

همچنین با استناد به یکی دیگر از مبانی علامه در این موضع می‌توان دریافت که ایشان نسبت به نزاهت حق تعالی از ماهیت؛ کاملاً موافق بوده‌اند برای نمونه ایشان استدلالی مطرح نموده‌اند: کمالات و صفاتی که به حسب تجزیه و تحلیل به سوی وجود بر می‌گردند به راستی وجود خارجی دارند به‌طور اطلاق برای خدای جهان ثابت هستند. پس خدای جهان توانا و زنده است. همچنین صفاتی که به عدم و نیستی تحلیل می‌شوند یعنی به راستی موجود نیستند مانند جهل، عجز، اضطراب از خدای متعال منفی می‌باشد در نتیجه چون احتیاج و قید از خدا منفی است ناچار هر صفت کمالی که دارد عین ذاتش خواهد بود نه خارج از او، زیرا کمال خارج از ذات، بی‌احتیاج و قید صورت نمی‌گیرد. (همو، ۱۳۸/۵-۱۴۰)

باتوجه به این دو مبنای مذکور می‌توان نتیجه گرفت علامه طباطبایی در مورد پایبندی به نزاهت حق تعالی از ماهیت با ملاصدرا هم سو بوده است اما روشی که ایشان استفاده نموده با روش ملاصدرا متفاوت است. اما آنچه در این نوشتار بدان پراخته‌ایم ملاصدرا تمام تلاش خود را در قالب استدلال‌های مختلف جهت نزاهت حق تعالی از ماهیت تبیین نمود. اما آیا می‌توان محتوای استدلال ملاصدرا را مورد نقد قرار داد؟ به نظر نگارندگان، محتوا و ساختار استدلال ملاصدرا و علامه هر دو صحیح است؛ اما وجود یک پیش فرض، سبب انتقادات علامه شده است و آن عبارت است از اینکه با تکیه بر اصل واقعیت‌مندی همه اشیا و با پذیرش این اصل و مترتب بر آن که همه موجودات نیازمند و محتاج به مبدا هستی خواهند شد؛ بنابراین وقتی همه موجودات نیازمند به

مبدا هستی شدند بنابراین ذات واجب مقتضی وجودش اینگونه است که مقید به هیچ قید و شرطی نخواهد بود، که یکی از قیود نیز ماهیت است؛ به همین جهت اگر ذات واجب پذیرای ماهیت باشد در این صورت نیاز به یک جنبه ی امتیاز با سایر ماهیات ممکن خواهیم داشت. البته علامه به این نکته توجه داشته که خداوند در ارتباط با سایر موجودات معیت قیومیّه دارد و اگر خداوند ماهیت نداشته باشد به دلیل خصوصیت وجوب وجود می‌باشد. به عبارت دیگر پیش فرض اصلی علامه همین مسئله است که وقتی ثابت شده واجب الوجود دارای خصوصیت وجوبی است در این صورت از هر نوع قید و شرطی مبرا است و یکی از قیود ماهیت است و بنابراین ذات واجب از ماهیت مبرا می‌باشد. لذا ایشان با مقدمات کمتر و بدون استفاده از ساختار استدلال ملاصدرا به این نتیجه رسیده‌اند.

نتیجه‌گیری

باتوجه به مطالب و تحقیقات انجام شده در این مقاله می‌توان به رهیافتهای ذیل اشاره کرد:

۱. پس از بررسی و تحلیل درباره موضوع زیادت وجود بر ذات واجب و اساسا ماهیت ناپذیری واجب الوجود نقش مبانی اصالت وجود و اصالت ماهیت مشخص شد که با تکیه بر نظریه اصالت وجود می‌توان محذوراتی از قبیل تقدم شی بر نفس و دور و تسلسل را در ساختار و چینش استدلال ماهیت ناپذیری واجب را برطرف نمود؛ اگرچه استفاده از مبانی اصالت ماهیت نیز با تمسک به حیثیت تقییدیه می‌توان ذات واجب را مبرا از هر قیدی دانست و لکن نمی‌توان به درستی ارتباط بین واجب و ممکنات را تبیین نمود.
۲. باتوجه به این گزاره که ماهیت واجب انبیت اوست. واجب الوجود دارای هیچ حیثیت ماهوی وحد تعریفی نیست و منظور از ماهیت، همان وجود و انبیت حق تعالی است. اما بنابر اصالت ماهیت اگر ماهیت را از خداوند سلب کنیم یعنی خداوند دارای اصالت نیست اما در عین حال دارای امر اعتباری (وجود) خواهد بود. حال چگونه می‌توان تصور کرد خداوند دارای اصالت ماهیت باشد ولی معلولات الهی همه اعتباری باشند؟ فرضا باتوجه به نظر دوانی اگر در واجب قایل به اصالت وجود شویم و در ممکنات قایل به اصالت ماهیت؛ چگونه خداوند با وجود اصیل خود به ممکنات وجود اعتباری می‌بخشد؟ بنابراین اگر وجود در حق تعالی اصیل باشد در همه آنچه که از واجب صادر

می‌شود نیز باید اصیل باشد. یعنی با توجه به اینکه در واجب قایل به اصالت وجود شدیم ناچار هستیم برای پایبندی به قاعده علیت و سنخیت و تناسب علت و معلول در ممکنات هم قایل به اصالت وجود شویم و در غیر این صورت چگونه می‌توان تصور کرد امر اصیل سبب پیدایش امر اعتباری شده است؟

۳. باتوجه به دقت ملاصدرا در تفاوتی که بین اقتضا و علیت قایل است می‌توان ذات واجب را دارای اقتضای وجوبی دانست بدون اینکه هیچ گونه حیثیت علیت و معلولیت به وجود آید زیرا با در نظر گرفتن مبحث علیت؛ ذات واجب نیاز به معلول خواهد داشت و بنابراین زیادت وجود بر ماهیت در ممکنات نشان دهنده وابستگی ذاتی ممکن به علت است اما با در نظر داشتن عینیت وجود در واجب؛ نشان دهنده عدم وابستگی ذات واجب به علت است به دلیل اینکه وجود خداوند یک وجود عطایی نیست بلکه ذاتش، مقتضی وجود است.

۴. انتقادات علامه طباطبایی به ساختار استدلال ملاصدرا باتوجه به مبنای استلزام و اصل واقعیت‌مندی اشیاء وارد است، اما ایشان با استفاده از مقدمات کمتری نسبت به ملاصدرا به دنبال اثبات ماهیت‌ناپذیری واجب الوجود بوده‌اند زیرا به نظر ایشان حتی با یک مقدمه که واجب‌الوجود به لحاظ خصوصیتِ وجوبی، پذیرای هیچ‌گونه شرط وقیدی نیست و یکی از قیود ماهیت است می‌توان نزاهت ذات واجب از ماهیت را اثبات نمود.

منابع

۱. ابن سینا محمد، الاشارات والتنبيهات، تصحيح: کریم فیضی، قم، انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
۲. _____ . الالهيات الشفاء، تصحيح: ابراهيم بيومي مدكور، قم، انتشارات ذوی القربی، ۱۴۳۰ ق.
۳. ابن رشد، محمد بن احمد، تهافت التهافت، قاهره، انتشارات دارالمعارف، ۱۹۴۵ م.
۴. تهرانی میزراجواد، عارف و صوفی چه می گوید؟ قم، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۶۹.
۵. جرجانی، میرسید شریف، شرح المواقف، قم، انتشارات سیدرضی، ۱۳۷۰.
۶. دوانی، محمد بن اسعد، سبع رسائل، تصحيح: سید احمد تویسرکانی، تهران، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۱.
۷. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، المباحث المشرقیه فی علم الالهيات والطبیعیات، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۱.
۸. رازی، قطب الدین، شرح المطالع فی المنطق، قم، انتشارات نجفی، بیتا.
۹. طوسی، خواجه نصیر، شرح الاشارات والتنبيهات، تصحيح: کریم فیضی، قم، انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، انتشارات صدرا، بیتا.
۱۱. عبودیت، عبدالرسول، در آمدی به نظام حکمت صدرایی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۳.
۱۲. فارابی محمد بن محمد، شرح فصوص الحکمه، تصحيح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۷.
۱۳. فیاضی غلامرضا، هستی و چیستی در مکتب صدرایی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
۱۴. کشفی عبدالرسول، بررسی معانی گوناگون اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در نظام صدرایی، نشریه پژوهشهای هستی شناختی، ۱۳۹۱. قم.
۱۵. محمد بن ابراهیم، صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۸ ق.
۱۶. _____ . شرح الرساله المشاعر، تصحيح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۷. _____ . الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحيح: سید جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۱.
۱۸. _____ . المظاهر الالهیه، تصحيح: سید جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۱۹. _____ . الرسائل، قم، مکتبه المصطفوی، (بیتا).
۲۰. مصطفوی زهرا، نگاهی جدید به مقدمات، جایگاه و آثار بحث زیادت وجود بر ماهیت، نشریه خردنامه صدرا، ۱۳۹۱، تهران.
۲۱. موسوی اعظم سید مصطفی، علیت تحلیلی و کاربردهای آن در حکمت متعالیه، نشریه حکمت صدرایی، ۱۳۹۱، تهران.
۲۲. میرداماد محمد بن محمد، التقديسات، تحقیق: عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۲۳. ایچی، عبدالرحمن، المواقف، قم، انتشارات سیدرضی، ۱۳۷۰.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی